

امپریالیسم

امپریالیسم سیاست توسعه‌ی قدرت یا سلطه‌ی یک دولت فراتر از مرزهای خود است. امپریالیسم در اولین کاربرد خود، یک ایدئولوژی بود که از توسعه نظامی و تشکیل امپراتوری، غالباً از طریق اجرای آموزه‌های ملی‌گرایانه و نژاد‌گرایانه، حمایت می‌کرد. این اصطلاح اکنون بیشتر برای توصیف نظام سلطه یا استثمار اقتصادی به کار می‌رود که به تعقیب این اهداف کمک می‌کند. بنابراین، ویژگی اصلی امپریالیسم رابطه نامتقارن میان قدرت سلطه‌گر و سرزمین‌ها یا مردم تحت سلطه است. اغلب میان امپریالیسم و استعمار تفاوتی وجود دارد. بعضی‌ها استعمارگری را شکل مشخصی از امپریالیسم فرض می‌کنند که، در آن، مستعمرات از لحاظ ارضی مستقیماً تحت حاکمیت قدرت سلطه‌گر قرار دارند؛ در حالی که قدرت‌های سلطه‌گر امپریالیستی ممکن است به حاکمان سرزمین‌های مغلوب اجازه دهند که در قدرت باقی بمانند و از اختیارات مهمی نیز بهره‌مند گردند؛ گروهی دیگر خاطرنشان می‌سازند که اعضای همان گروه نژادی ممکن است ارضی تحت سلطه را برای زندگی انتخاب کنند، در حالی که ساکنان مستعمرات نوعاً از حاکمان استعماری‌شان، از لحاظ نژادی، متمایزند؛ و دیگران تأکید می‌کنند که مستعمرات مسکونی شده‌اند و صرفاً متصرفات قدرت برتر به شمار نمی‌روند. آنچه امپریالیسم جدید یا استعمارگری جدید نامیده می‌شود به فرآیندی اشاره دارد که، از طریق آن، قدرت‌های توسعه‌یافته صنعتی کنترل ارضی خارجی را با تسلط فرهنگی یا اقتصادی به دست می‌گیرند، اما در عین حال، اقتصاد سیاسی و تمامیت ارضی نیز در ظاهر احترام می‌گذارند.

اهمیت

پدیده‌ی امپریالیسم همیشه در عقاید سیاسی عرضه شده است. در واقع، امپراتوری‌ها متداول‌ترین گروه‌های فراملی بوده‌اند؛ امپراتور‌هایی از قبیل مصر، چین، ایران، روم تا امپراتوری‌های جدید اروپایی از قبیل انگلستان، فرانسه، پرتغال و هلند.

امپریالیسم جدید معمولاً به شکل استعمار نو است و تسلط بر ساختارهای اقتصادی و فرهنگی را به جای کنترل سیاسی آشکار به کار می‌گیرد. مباحث پیرامون مزایای امپریالیست تا حدود زیادی کنار گذاشته شده است. توجیه کردن‌های قرن نوزدهم برای امپریالیسم، بویژه از لحاظ قابلیت‌های استعمارگران اروپایی برای توسعه اخلاقی و اجتماعی آسیا و آفریقا، اکنون به عنوان از خود راضی کردن‌های احمقانه افشا شده‌اند. اصلی‌ترین مباحث پیرامون امپریالیست درباره عوامل ایجادکننده آن است و همچنین اشکالی که به خود می‌گیرد. در سنت مارکسیست، امپریالیسم پدیده‌ای اقتصادی است ناشی از فشار برای صدور سرمایه. لنین که از اصلی‌ترین طرفداران این نظریه بود، چنین استدلال کرد که آخرین مرحله سرمایه‌داری است. در مقابل، نظریات رقیب سه موضوع را مطرح می‌کنند: اول اینکه، اغلب عوامل سیاسی به امپریالیسم دامن می‌زنند نه عوامل اقتصادی و، در مقایسه با تلاش برای دستیابی به سود، بیشتر با ملی‌گرایی مردمی ارتباط دارد؛ دوم اینکه، امپریالیسم منحصر به دولت‌های سرمایه‌داری نیست، بلکه دولت‌های قبل از سرمایه‌داری، مانند دولت‌های قبل از سوسیالیست، آن را به اجرا درمی‌آورند؛ سوم اینکه، امپریالیسم ممکن است در عمل ثابت شود که یک مسئولیت‌سنگین اقتصادی بر دوش قدرت‌های سلطه‌گر است نه یک شکوفایی و ترقی اقتصادی در قالب «کار بزرگ امپریالیستی».